

شهید اول - شیخ شمس الدین محمد بن شیخ جلال الدین بسن
شمس الدین محمد بن حامد بن احمد الملکی المطلبی العالمی
ملقب با بو عبد الله و معروف به شهید اول یا شهید مطلق است .

و نسبت بمطلب برای آن است که خانواده آنان از ذریه مطلب برادر هاشم بن
عبد مناف می باشد که عبدالمطلب یعنی پسر هاشم برادرش بکفالت او بزرگ شده و بالاخره
ریاست قبیله بنی هاشم بر او قرار گرفت (چون قضیه برای دوستان مخصوصاً جوانان
شیرین است زیلا نقل میشود) .

تفصیل آن چنین است که هاشم در مدینه با قبیله بنی نجار وصلت کرده زنی بنام
سلمی را بازواج خود در آورده و بعد بشام مسافرت کرد و در شهر بصری (این شهر غیر
از بصره است که از بناهای دوره عمر بن الخطاب می باشد) وفات کرد و از او فرزندی
بوجود آمد که بنام شیبة الحمد نامیده شد .

و بعضی از افراد قریش که بمدینه مسافرت کرده و او را دیده بودند بمطلب خبر
دادند که طفلی در بین اطفال دیده اند که با اطفال دیگر به تیراندازی مشغول بوده و
رجز میخوانده و خود را فرزند هاشم بن عبدمناف معرفی میکرده است و وضع لباس
مرتب و خوب نبوده است گویند مطلب باشنیدن این خبر از جهت تعصب شدید بدون
اینکه بمنزل خود برای زاد و راحله رجوع کند فوراً بطرف مدینه عزیمت و بارضایت
سلمی و یا بطور خفیه (هر دو قسم حکایت شده) شیبه الحمد را هم ردیف خود بر شتر سوار
کرده و بمکه آورده در حالیکه لباس های او مندرس بود لذا در جواب سؤال آشنایان که
میپرسیدند این کیست که در ردیف خود سوار کرده ای مطلب چون نمی خواست که طفل
دارای لباس مندرس را برادر زاده خود معرفی کند .

جواب میدهد :

که بنده من است و بهمین جهة بعدالمطلب معروف شد .
و یابدین جهة بعدالمطلب معروف شده که هاشم در هنگام وفات توسط همراهان
خود در شهر بصری شام به برادرش مطلب پیغام داده بود که بنده خود (یعنی برادر زاده)

را در مدینه دریاب که در بین مردم خوار نباشد .

عبدالمطلب در شهر مکه کارش بالا گرفت و بیافتن چاه زمزم که از خاک انباشته شده بود بوسیله رؤیای صادق خود توفیق یافت و اسلحه و آهوهای طلائی که یکی از سلاطین عجم بکعبه تقدیم کرده بود از زیر خاک بیرون آورد و قریش با او طرف معارضه شدند که باید طلاها را با آنان تقسیم و در تصدی چاه زمزم هم آنان شریک باشند و مقرر گردید که با قرعه تکلیف را معلوم نمایند و در قرعه آهوهای طلائی بنام کعبه و اسلحه و تصدی چاه زمزم بنام عبدالمطلب و قریش بی بهره اعلام شدند .

اما منازعه خاتمه نیافت و مجدداً قرار شد که برای محاکمه نزد کاهن معروف شام بروند و در صحرای عبدالمطلب که از جهت نهایت سخاوت و جوانمردی آب و زاد خود را با اختیار تمام قافله گذارده بود بدون آب شد و از همراهان آب خواست و آنان مضایقه کردند .

ولی در حین حرکت از زیر پای شتر عبدالمطلب چشمه ای ظاهر شد که خود و کسانش استفاده و به همراهان تکلیف کرد که آب خود را که گرم شده بزمین بریزند و از این آب تازه استفاده نمایند .

از این فتوت و کرامت قریش بخود آمده و سر تعظیم و تکریم در نزد عبدالمطلب فرود آورده و گفتند ما دیگر احتیاج بمحاکمه در نزد کاهن شام نداریم زیرا خداوند جلالت و بزرگواری تو را ظاهر گردانید .

و بدین تفصیل ریاست مطلقه شهر مکه و تمام قبایل مختلفه قریش بران جناب قرار گرفت و همو او بود که با ابرهه ملاقات کرد و شتران خود را که لشکر ابرهه و یمن بغارت برده بودند مطالبه کرد .
ابرهه باو گفت :

که من تصور می کردم که بزرگ قریش برای تقاضای انصراف من از خراب کردن کعبه آمده است و حال می بینم که خواسته او فوق العاده محقر است و شتران را باو رد میکند .

عبدالمطلب میگوید که من مالك شتران خود هستم و کعبه خود صاحب دارد .
نگارنده میگوید :

این جواب در مقابل سلطان مقتدری که با لشکر نامعدود خود وفیل جنگی و استعداد کامل بمکه بدون دفاع حمله کرده بود از رئیس مکه تاحدی جواب تعریضی است که قهرآ ابرهه مغرور را غضبناک تر در تصمیم خود میکرده است و خانواده هاشم که منبع اخلاق کریمه و حسنه و بزرگواری هستند بطور طبیعی اقتضاء نداشته که در چنین مورد اینطور با ابرهه برخورد نمایند .

و میتوان از اوضاع و احوال استنباط کرد که عبدالمطلب در این امر ملهم بوده که مخصوصاً با تقاضا و التماس با آن مرد جبّار روبرو نشود تا خداوند تبارک و تعالی قدرت کامله خود ابراز نماید و ابرهه های دیگر نوعی در آن زمان جاهلیت از حمله بکعبه مایوس باشند چه بعقیده ما عبدالمطلب موحد بود و او را از اوصیاء حضرت عیسی علی نبینا و علیه السلام میدانیم .

چنانکه ابرهه فرمان حمله بکعبه را داد و خداوند متعال بیکدسته از هواپیماهای کوچک و سیستم قدیم و کهنه خود موسوم به پرستو فرمان داد که باطبیعی ترین وسیله یعنی گلوله‌هایی که از خاک خالص و آب ساخته میشود و در دسترس تمام مخلوقات روی زمین است .

به بمباران قوای مهاجم مبادرت نمایند و آنچه نقل شده و بصحت پیوسته هر پرستو حامل سه گلوله بوده که یکی بر نوک و دو عدد در پنجه‌های خود داشته و با انداختن آنها سه نفر را کب و مرکوب را کشته و بزمین ریخته است و در يك طرفه العین سپاه منظم و مرتب یمن و حبشه را مانند زراعت چرانیده شده در آورده یعنی بعضی را بزمین ریخته و بعضی را نیم‌قد و بعضی را بهمان حال ایستاده بدون جان کرده است و فیل هم بجای حمله بکعبه بدستگاه و لشکر ابرهه حمله مینماید و هیچ‌گونه آثاری از این لشکر جرار باقی نمی‌ماند .

مگر یکنفر که فرار کرده و به یمن نزد تبع رفته و گذارش امر را میدهد در همین

حال يك پرستو در هوا پيدا شده و شخص فراری ميگويد از همين پرندهها بودند که دمار از روزگار ما بر آوردند و تبع در صحت و سقم گذارش متحير بود .

که همان پرستو گلوله گلي از منقار خود را برفرق همان سپاهي فرود آورد که از اسافل اعضاء او خارج و بدون جان بزمين افتاد .

ولله الملك الواحد القهار

شهيد اول در سال ۷۳۳ هجري قمری متولد شد و در سال ۷۸۶ در دمشق بشهادت

رسيد **مدرسه فبضيه قسم**

شيخ شمس الدين شهيد بنقل کتاب امل الامل و حکايت کتاب اعيان الشيعه جلد ۴۷ صفحه ۳۶ عالمی ماهر فقيه محدث متبحر کامل جامع فنون عقليات و نقليات زاهد عابد متورع و شاعر و اديب و نويسنده يگانه روزگار که در زمان خود بي نظير بوده است و محقق کرکي درباره او ميگويد شيخ امام و شيخ الاسلام و علامه متقدمين و رئيس متأخرين و حلال مشکلات و کشاف معضلات صاحب تحقيقات فائقه حبر علماء و علم فقهاء شمس ملت و دين و حق ابو عبدالله ...

... و شهيد دوم در اجازه حسين بن عبدالصمد پدر والا گهر شيخ بهائي مي فرمايد :

شيخ ما امام اعظم و زنده کننده سنت های کهنه شده و محقق حقايق اولين و آخرين الشهيد ابو عبدالله مکی .

فخر المحققين محمد بن علامه نیز در نظر کتاب قواعد تأليف پدرش نوشته و چنين تعبير کرده مولينا الامام العلامة الاعظم افضل علماء العالم وسيد فضلاء بني آدم ... و هم چنين علماء ديگر درباره او داد سخن داده اند .

شهيد اول تحصيلات خود را در جيل عامل شروع کرده و در سال ۷۵۰ بعراق مسافرت و در حله در نزد فخر الدين فرزند علامه درس خواند و معروف است که برای استفادة از خود علامه باين شهر آمده بود و در کمال تأسف مشاهده کرده که علامه بر حمت ايزدی پيوسته و اين ادعا را صاحب اعيان الشيعه رد کرده و تصريح کرده که بعد از هشت سال از فوت علامه حلی شهيد اول تازه متولد شده و اين القائات مولد شبهه و خلط تاريخ

از طرف دوستان نیست-گویند شهید اول بعد از تحصیل اجازه از فرزند علامه و ابن نماء و ابن معیه و مطار آبادی بعد از پنجسال به بلاد خود جبل عامل مراجعت کرد .

شهید اول در اجازه ای که برای ابن خاتون نوشت ادعا کرده که من از چهل نفر از علماء عامه مقیم مکه و مدینه و بغداد و دمشق و بیت المقدس شهر خلیل الرحمن نقل حدیث میکنم و این امر حکایت از آن دارد که نامبرده در نزد تمام آنان تلمذ کرده است .

وسی سال دائماً در دمشق آمد و شد میکرد و عده زیادی شیعه مذهب را هدایت و تعلیم میکرد و بهمین جهت کتاب لمعه او که هنوز هم از کتب تحصیلی مهم اثنی عشریه است لمعه دمشقیه معروف شده و شیخ زین الدین شهید ثانی و سید علی خان در کتاب درجات الرقبه فی طبقات الشیعه از شهید اول نقل حدیث کرده اند .

در زمان شهید خیر یالوشی ادعای پیغمبری کرد و شهید با او مجادله نمود و این شخص در زمان برقوق در شام کشته شد .

برج یالوش قریه ای از جبل عامل است .

شهید ثانی باملك علی بن مؤید سلطان خراسان قبل از خروج امیر تیمور گورکانی مکاتبه داشت و شاید این شخص از سلاطین سربداری باشد و لمعه را برای او نوشت و توسط شمس الدین آوی فرستاد و او نهایت درجه در نشر آن بخیل بود ولی یکی از طلاب علم آن را در دست قاصد استنساخ کرد و معلوم نیست که منشاء نشر آن شمس الدین وزیر یا همان طلبه بوده است .

ولی زمانی نگذشت که لمعه در عالم شیعه نشر گردید و بعد هم توسط شهید ثانی بر آن شرح نوشته شد که هر دو تألیف در یک مجلد بچاپ رسیده و مورد استفاده و استفاضه عموم مسلمانان واقع گردید که امروز بهترین کتاب استدلالی فقه است و در مجالس درس مراکز شیعه مانند نجف و قم و کلیه مدارس قدیمه تدریس میشود و اهل جماعت و سنت هم از آن استفاده مینمایند .

مسبب قتل شهید عباد بن جماعة قاضی شافعی است زیرا بین آنان در یک مجلسی از اهل علم مباحثه در گرفت و ابن جماعة

قتل شهید

برای اهانت بشهید اول گفت که من صوتی از پشت دوات میشنوم زیرا جثه شهید کوچک بود و دواتی هم در جلو او بود که با آن چیزی مینوشت و شهید در جواب گفت پسر یکنفر بزرگتر از من نمیشود چون ابن‌الجماعة جثه بزرگی داشت و معنی اسمش پسر جماعت بود این کنایه فوق‌العاده تأثیر کرد و اهل مجلس از ابن‌جماعة استهزاء کردند و آن بیدین کمر قتل شهید را بسته و محرك گردید که استشهادی نوشته و شهید را بداشتن عقیده و مذهب نصیری که خمر را حلال میدانند و بعضی فضايح دیگر را مرتکب میشوند متهم نموده و جمعی بیدین بر اینکه شهید چنین فتوایی داده شهادت دادند و جرمش جز محبت اهل بیت طهارت و ترویج مذهب شیعه چیزی نبود و بواسطه توجهی که مردم با احتجاج و استدلال متین و محکم او داشتند در شام پیشرفت محسوس داشت برای جلوگیری از تبلیغات او باین جنایت دست زدند و قاضی صیدا و بیروت حکم بارتداد شهید صادر کرده بودند و بعلت شخصیت بارز شهید او را بشام که مرکز حکومت بود فرستاده بودند و در این شهر مقید بوده - شهید در زندان اشعاری خطاب به بیدمر که از طرف برقوق سلطان مصر بر شام حکومت میکرد نوشته و از مفاد آن‌ها معلوم میشود که یکمربه دیگر در زمان ملتجک حاکم قبلی او را باین اتهامات متهم و جلب کرده بودند ولی حاکم وقت به ترهات آنان کوشش نداده و بر احترامات شهید افزوده و امیر حاجب و استاد دار (مناصب حکومتی است) که از اعمال ثابت حکومت بودند از این امر آگاهی داشتند و بهمین جهت بیدمر اکراه داشت که با و صدمه‌ای بزند لذا تمام علماء شام را برای محاکمه شهید جمع کرد ولی اختیار بکلی در دست برهان‌الدین مالکی و عباد بن جماعه شافعی بود و همین مرد کذاب شافعی وسیله قتل شهید را فراهم نمود زیرا در مجلس محاکمه خطاب بشهید گفت در مذهب من توبه مرتد بعد از یکسال حبس قابل قبول است و چون تو یکسال حبس را کشیده‌ای حال اگر توبه نمائی حکم باسلام تو میدهم شهید از خوف اینکه مبدا توبه بیجا را دلیل بر ارتکاب تقصیر بدانند جواب میدهد که من کاری که مستوجب توبه باشد نکرده‌ام ابن جماعه مدتی تأمل کرده و بعد خطاب بقاضی مالکی میگوید که بطور آهسته استغفار کرد و بمذهب من دیگر نیاید با و مزاحمتی بشود اما

برهان‌الدین مالکی که در مذهب او توبه مرتد قابل قبول نیست فوراً برخواسته و وضو گرفت و سپس دو رکعت نماز خوانده و سپس حکم قتل شهید را صادر نمود که بطرز فجیعی آن عالم ربانی و مروج دین مبین اسلام را مقتول و مصلوب و محروق نمودند .

بر اشخاص زکی و فہم پوشیده نیست کہ عمل ابن جماعۃ کہ ظاہراً مساعدت با شهید بنظر میآید کاملاً حقہ بازی بود چه با صدور حکم برائت بیغرضی خود را بعوام الناس و قاضی مالکی نمایش داد تا عمل او مثبت قضیہ در نزد مالکی واقع شود کہ توبہ را قابل قبول نمیداند و حکم قتل را صادر نماید و در واقع این جماعۃ بعلت همان مذاکرہ لفظی کہ صورتاً بصورت مزاح بود و در بین مردم بطور استہزاء تأثیر کرد موجب قتل شهید گردید .

صاحب اعیان الشیعۃ میگوید خدا قاتلین و آمرین و راضین باین فاجعہ را لعنت کند ما میگوئیم خدا صد ہزار مرتبہ آنان و مؤسسین مخالفین رویہ اہل بیت طہارت را لعنت نماید .

بقیہ زندگانی شهید شرح نام استادان و شاگردان شهید است کہ چندان برای عموم مفید فائدہ نیست - و از تالیفات زیاد آموزندہ او ہم ، فقط بلمعہ دمشقیہ قناعت ورزیدیم رحمۃ اللہ علیہ و علی مؤلف اعیان الشیعہ و والدی .

شہید ثانی

شیخ زین الدین عاملی شامی طلوسی جبعی معروف بابن -
الحاجۃ النحاری مشہور بشہید دوم در سال ۹۱۱ بنقل
اعیان الشیعہ متولد شدہ و در سال ۹۶۶ در طریق مکہ باسلامبول در قریہ با بزید مقتول و مدفون شد و تاریخ شہادت را از قول شیخ بہائی از مفاد یک شعر عربی برخلاف رویہ عمومی استنباط کردہ اند کہ مرحوم سید امین رد کردہ و توضیح دادہ کہ شیخ بہائی متاخر از شہید ثانی بودہ است یعنی در موقع شہادت شیخ زین الدین حضور نداشتہ گرچہ این رد چندان قوی نیست زیرا لازم نیست کہ مورخ در حین وقوع قضایا حاضر و یا حیات داشتہ باشد .

بہر حال چون تحقیق در تاریخ شہادت چندان اہمیت ندارد بہمان مفاد اعیان

الشیعه قناعت ورزیدیم - طلوسه و نحاریر از قراء جبل عامل هستند .

گویند طلوسه لغت یونانی و بنام طلوزه که در ایتالیا است در موقع حمله فرنگان
بآن حدود نام گذاری شده .

و نحاریر بمناسبت اینکه اراضی قریه نحاریر اقطاع جمعی از علماء بوده و بدین
جهت نحاریر نامیده شده است .

و ابن الحاجه که گفته شده با تشدید جیم یعنی یکی از جدات او به حاجه (جایه)
معروف بوده است و بدین جهت او را ابن الحاجه گفته اند و صاحب اعیان الشیعه خود
میگوید محتملاً ابن الحجة باشد چنانکه در کتاب ریاض دیده است و بمناسبت مجتهد
زاده بودن این عنوان را گرفته است .

و جمهور مسلمانان او را شهید ثانی نامیدند و در علماء اسلامی جز شمس الدین و
زین الدین کسی به شهید اول و دوم یا شهید بن معروف نشد و حال آنکه عده زیادی از
علماء شهید شده اند و بآنان - شهید ثالث و رابع نام گذاردند ولی مورد توجه عمومی
مسلمانان واقع نگردیده است .

چنانکه کلمه علامه اختصاص بحسن بن یوسف حلّی و صدوق باین باب وید و محقق
اول و دوم به جعفر بن سعید حلّی و شیخ علی بن عبدالعالی عاملی گرگی یافته است. در اینجا
انتقاد ملیحی شده که در بعضی بلاد عنوان علامه باشخاصی بواسطه مجتهدزاده بودن میدهند
القاب علم ات فی غیر موضعها - کالهریحکی انتقائاً صولة الاسد یعنی القاب
علمی که در غیر موضع خود استعمال میشود مثل گربه ایست که ادعای صولة شیر را
داشته باشد . شهید بعضی کتب حدیث را با امضاء خود تصحیح میکرده که این امر
دلیل بر اهمیت کتب حدیث است چنانکه مرحوم بحر العلوم طباطبائی کتاب
وافی را که کلاً اخبار است تدریس مینموده و صاحب مفتاح الکرامه کتابی در تقریر
بحث استادش تالیف نموده که مشحون از فوائد است ولی مبنای تحصیلات متاخرین
بر تعلیم و تعلم متن احادیث بطور جداگانه نیست فقط در ضمن کتب فقه باخبار اشاره
میشود و در سند خبر هم ندرتاً بحث میشود و بمنقولات متقدمین از صحت و ضعف و حسن و نقه

اکتفاء میشود و حال آنکه بحث در اسناد اخبار مثل بحث در ستون اخبار دارای فوائد زیادی است .

گویند عبدالنبی برادرش دارای اولاد ذکور نبوده و بدین جهت دائماً مهموم و مغموم بنظر میآید چون چند طفل ذکور او فوت شد لذا شهید ثانی کتابی بنام مسکن الفؤاد علی فقد الاحبة والاولاد یعنی تسکین دهنده قلب بر از دست رفتن دوستان و اولاد - تالیف کرد که شهرت زیاد پیدا کرد زیرا کلیه اشخاص فاقد اولاد راغب بمطالعه آن بودند و اتفاقاً پدر محمد صاحب مدارك در قریه جیبغ فوت کرد و دوستان عبدالنبی را بازدواج با مادر او تشویق کردند و از حسن اتفاق فرزندی بنام حسن پیدا کرد که با صاحب مدارك از حیث خلق و خلق تساوی کامل داشتند و از اعجب قضایای روزگار آن است که باهم تحصیل کردند و باتفاق به نجف رفتند و هر دو در نزد مرحوم اردبیلی تحصیل کردند و باهم به جیبغ مراجعت کردند و چنین قرار گذاشته بودند که هر کدام در مسجد زودتر حاضر شدند دیگری باو اقتداء نماید و مادام العمر مختصراً اختلافی بین آنان پیدا نمیشود و حال آنکه برادر مادری بوده اند و غالباً بین برادران مادری اختلاف است و ندرتاً اختلاف تبدیل بخصومت دو شعبه در يك طایفه میشود .

تا اینکه صاحب مدارك فوت کرد و شیخ حسن بعد از آن همان اندازه زنده ماند که سنش مساوی با برادرش گردید .

اقوال علماء در باره او گفته اند که عالم و فاضل جلیل القدر و عظیم الشان پرهیزکار زاهد عابد بود بحدیکه که در زمان خود نظیر نداشت و از مشاهیر علماء صرف و نحو و بیان و منطق و لغة و ادب و عروض و قوافی و اصول وفقه و تفسیر و علم حدیث و هیات و هندسه و حساب و تجوید بشمار میآید .

گویند در نماز جماعت یکروز شیخ داود انطاکی طیب که بشهید اقتداء کرده بود بعد از نماز بر ققاء هم صف خود گفت که قرائت من از زین الدین بهتر است و این گفتگو بعرض شهید رسید .

لذا شروع بمطالعه علم تجوید کرد و کتاب مخصوصی در علم تجوید نوشته که

هنوز هم مورد استغاضه است و هم چنین کتاب مسالك و روضة او مدار تدریس از آن تاریخ تا عصر حاضر و مورد استفاده مؤلفین و مصنفین و مرجع علماء و مجتهدین است. اینکه اشخاصی اعمال او را در استفاده از اهل جماعت مظنون الفساد دانسته اند خطا کرده اند چه شهید آنچه در نزد علماء سنت مورد اعتقاد بود و با مذهبش سازش داشت میگرفت و امور غیر مناسب را بدور میریخت چنانکه آنان در درایة و شروح مزجی و تمهید قواعد اصولیة و عربیة تالیف داشتند.

و فرقه شیعه باین امور بطور جداگانه توجه نمی نمودند تا اینکه شهید اول کتاب قواعد خود را تقریباً بطرز عامه تالیف کرد و او اول کسی است که در درایة حدیث تالیف مخصوص کرده است و صاحب مستدوگ هم از حاکم نیشابوری چیزهای مختصری از این طریقه درج نموده بوده است.

اما شهید ثانی رساله مشهوری در علم درایة تالیف و بطور مبسوط شرح داده و اصطلاحات کتب عامه و طریقه آنها را که بجائی ضرر نمیرسانیده منظور و معمول داشته است که بعد از او شیخ حسین بن عبدالصمد شاگردش و شیخ بهائی فرزند او در این طریقه تالیفاتی نموده اند (درایة آن است که بدون اختلاف بحدیث عمل شده باشد)

اما در تالیف شرح مزجی یعنی متن و شرح بصورت يك کتاب درآمده و عبارات و مطالب مؤلف و شارح در عین حال مشخص باشد شهید ثانی در شیعه امامیه مهم ترین مبتکر است و این طریقه در شیعه معمول و مرسوم نبوده است.

شهید برای اینکه طریقه شیعه خالی از این فن نباشد کتاب شرح ارشاد و شرح لمعه و شرح الفیه و شرح نغلیه و دیگر کتب خود را بدین طرز تالیف کرده است و الحق طریقه خوبی است.

زیرا بجای اینکه مطالعه کنندگان دو کتاب از مؤلف و شارح را نزد خود گذارده و برای فهمیدن و تطبیق مطالب و نظر آنان ناچار بمراجعه هر دو کتاب باشند که خالی از زحمت و مصون از اشتباه نیست فقط يك کتاب را مطالعه و از نظر هر دو آنان مستحضر میشوند.

ایضاً شهید ثانی پس از دیدن دو کتاب تمهید و کوکب دری اسنوی شافعی را در قواعد اصولیه و عربیه کتاب تمهید القواعد خود را بطریقی که شامل هر دو قسمت بشود تالیف نمود که از نفایس کتب این دوفن بشمار میرود .

شهید پس از مشاهده تالیفات اهل جماعت و سنت مصمم شد که اساساً در مدارس آنان وارد شود و بدین جهت باسلامبول مسافرت کرد و در ضمن اهل علم مورد توجه دولت واقع گردید و تدریس مدرسه نوریه در بعلبک باو واگذار شد و حال آنکه تا آن تاریخ سمت تدریس آن مدرسه بدون پیشنهاد قاضی صیدا بکسی داده نشده بود و این اظهار لطف فوق العاده از طرف دولت عثمانی بدین سبب بود که شهید در ظرف هیجده روز رساله‌ای در مشکلات علوم تصنیف کرد که مورد تائید علماء و مدرسین پای تخت قرار گرفت .

و پنجسال متوالی به پنج مذهب برای طلاب علوم تدریس کرد و بهمین جهت عظمت فوق العاده‌ای در بین مسلمانان یافت و با اینکه فرق عامه تعصب شدید داشتند مختصر ایرادی براو وارد نگردید .
در اینجا سید محسن امین صاحب اعیان الشیعه اظهار تاثیر کرده و از طرف خود میگوید :

چه گمان می‌رند در حق عالمی که در نهایت زحمت امور خانوادگی خود را اداره میکرد از قبیل نگهداری باغ و جمع محصولات و جمع هیزم در شبها و فروش محصولات که گاهی برای این امر محتاج بمسافرت های کوتاه با اشخاص غیر متناسب که قدر او را نمیدانستند شده و هم چنین ساختن و تعمیر مسجد و خانه خود که درب آن بروی مهمانان و غرباء باز بود و خود بشخصه خدمت واردین را مینمود .
چگونه میتواند حواس خود را برای تدریس و تالیف جمع نماید و حال آنکه سائر علماء دارای خدم و حشم بودند .

بهر حال معلوم میشود که مرحوم سید محسن امین عاملی دل پری از ابناء زمان داشته و با این عبارت مرحوم شیخ بهائی تفریح فرموده است .

بجای این عبارت شیخ که گفته خدا پدر مرا بیامرزد که مرا بایران آورد و گرفتار مصاحبت سلطان کرد .

باید گفته باشد که خدا پدر مرا بیامرزد که مرا بایران آورد و از مشقات خلاص کرد .

شهید ثانی در تبلیغ و ترویج مذهب شیعه نهایت درجه سعی و کوشش داشته و بهمین جهت مسافرت‌های زیادی بدمشق و مصر و بغداد و استانبول کرده و مراد خود را با علماء مخصوصاً اهل علم جماعت و سنت توسعه میداد .

میتوان گفت که اهمیت این مذهب را بآنان فهمانید و بطور کلی نظر آنان را که بدسائس برکفر و زندقه شیعه بود تغییر داد .

بقیه زندگانی شهید ثانی بشرح منقول در اعیان الشیعه تشریح مؤلفات و استادان و شاگردان و مسافرت‌های او است که شرح آنها چندان مفید فائده‌ای نیست و سید امین زندگانی شهید را مفصل‌تر از سایر رجال اسلامی جبل عامل نوشته زیرا علی بن حسن بن زین الدین از احفاد شهید کتابی را که ابن عودی اولین شاگرد شهید ثانی در زندگانی او تالیف کرده بود عیناً در کتاب الدر المنثور خود درج نموده و سید امین هم اقتباس کرده است .

وما ینک امر خارق عادت شهید اشاره کرده و بدین باب خاتمه خواهیم داد. شهید در سفر اول خود با استانبول وقتی که بقریه بایزید رسید حالش متغیر و محزون شده و فرمود که یکی از بزرگان علماء که دارای شئون زیاد است در این جا شهید خواهد شد و بالاخره محل شهادت خود او واقع شد .

و این مطلب بروایات مختلفه زیاد در اعیان الشیعه نقل شده که طالبین میتوانند مراجعه نمایند -

و اما سبب قتلش آن است که شهید در موقع مسافرت با استانبول برای احراز مقام تدریس در مدرسه نوریه دخالت قاضی را قبول نکرده و با اهمیت نداده بود و پس از مدت‌ها که از این وقعه گذشته بود یکروز شهید بعنوان حکومت شرعیه در بین دو نفر که نزد

او مرافعه داشتند حکم بحقانیت یکی از آنان داد و محکوم علیه بقاضی صیدامتوسل شد که اثر حکم شهید را ملغی نماید و قاضی که هنوز حقد ترفیح شهید را بتدریس مدرسه نوریه بدون پیشنهاد و نظر خود فراموش نکرده بود بموجب یکنامه بر او اعتراض کرد (از سیاق عبارت معلوم میشود که غیر از قاضی منصوب از طرف دولت عثمانی دیگری از علماء حق ترافع نداشته) .

در نامه خطاب بشهید نوشته بود ایها الکلب - وشهید هم باوجواب داد که الکلب معروف چون نام کوچک قاضی کلمه معروف بوده صنعت جناس را بکار برده بود و این امر بر حقد کهنه قاضی دامن زده و او را وادار بسعایت از شهید کرد .

و نامه‌ای بدربار سلطان سلیمان عثمانی نوشت که زین الدین مدرس مدرسه نوریه معتقد به هیچ یک از مذاهب اربعه نیست و در این بلاد تبلیغ تشیع مینماید .

و سلطان هم مامور مخصوص اعزام داشت که زین الدین را بیای تخت بیاورد تا با حضور علماء مورد استنطاق و مواخذه گردد .

در حالیکه شهید هم قبلاً احساس کرده بود که دولت عثمانی در مقام ایذاء او برمی آید لذا در هودج سرپوشیده از صیدا خارج و بمکه رفت مامور سلطان سلیمان او را تعقیب نمود .

و در حال طواف کعبه آن رجل عالمقدار را دستگیر و چهل روز در مکه محبوس و سپس از راه دریا او را باستانبول برد و در همان قریه بابزید که قبلاً مورد تفرس شهید واقع شده بود شخصی از آشنایان مامور سلطان او را وادار بقتل شهید نمود و گفت ممکن است این شخص که از بزرگان علماء است از سوء سلوک تو بسطان شکایت کند - مامور سر شهید را برای سلطان برد - در آن موقع عبدالرحیم عباسی که یکی از علماء مهم اهل سنت و جماعت و شهید کتاب معاهدالتنصیح تالیف او را بر او خوانده بود حاضر بود و اعتراض نمود که بدون جبهه مامور بقتل شهید اقدام کرده و آنقدر پافشاری کرد که سلطان مامور را بقتل رسانید .

نگارنده - عرض میکند که بعقیده اینجانب قضایا بهمین سادگی نبوده چه شهادت

شهید ثانی تصادف داشته با زمان قدرت سلاطین صفویه در ایران (سال ۹۶۶) که سلاطین عثمانی با حکم علماء سوء که مردم شیعه از دین اسلام خارج هستند گاهی لشکرهای عظیمی بطرف ایران سوق میدادند و حال شیخ زین الدین شهید ثانی در داخل کشور آنان شروع به تبلیغ تشیع کرده و اگر او را در این کار آزاد میگذارند زیادتر از لشکر جرار صفوی در جنگ با قوای عثمانی تاثیر داشت زیرا دیگر تجهیز لشکر برای آنان ممکن نمی شد و بدین جهت بقتل شهید اقدام کردند .

و ما مور هم بتحريك خود سلطان سليمان او را كشته است چه اگر زنده پياي تخت ميرسيد و با علماء مواجه ميشد با معلومات عاليه خود ممكن بود كه آنان را تحت تاثير قرار بدهد . رحمة الله عليه و على والدي .

مختصری از آثار نظمی مؤلف در توحید سروده شده

خداوندا گشا عقد لسانم	که در توحید صد دفتر بخوانم
سرایم نغمه وحدت ز قلبم	یقین باشد مجسم در بیانم
خداوندا توئی سرچشمه کون	بتو ظاهر بود راز نهانم
منم غواص دریای یکانی	بامر تو است احیاء و خزانم
هر آن برگی که از غبری بروید	سراید کایة الله عیانم
محمد آن رسول اله خاتم	که گوید خلق عالم را شبانم
کتاب الله منزل بر جنابش	بوحدت پرورد روح روانم
ز آئین خرافاتم رهانید	همه وحی است اندر جسم و جانم
بقر آیه نصر من الله	کشد از کوی وحدت در جنانم
خداوندا توئی حی و توانا	زلیل و بنده آن آستانم
بتوحید توای معبود مطلق	سرشته خون مغز و استخوانم
تشید باش دیندار و موحد	بواقع مقتخر شو کان چنانم

۱- اشاره بشعر سعدی :

برگ درختان سبز در نظر هوشیار
ایضاً هر گیاهی که از زمین روید

هر ورقی دفتری قدرت پروردگار
وحده لا شریک می گوید

(در روز ۲۷ ماه رجب سروده شده)

موسم خرمسی و عیش رسید
که بعالم بدمد روح امید
دست حق پرده اوهام درید
خلعت فخر نبوت پوشید
بارور کشت بادوار مدید
سرنگون شد همه اصنام صنید
که بشانش زهی آیات عدید
برهمه خلق خدا چون خورشید
بجهان بیرق اسلام کشید
که مفسر شده بر لوح مجید
که بیغداد غریب است و شهید
پیشوای دهمین با تمجید
صاحب (۱) العصر بفرمان حمید
در بر شیعہ شده سعد و سعید
کوس شادی بنواریم چه عید
که شده مولد مولای (۲) فرید
که بود سالک یک در توحید
هادی و رهبر مخلوق رشید
کز سر صدق بدین رتبه رسید
تا که در حشر شود روی سفید

بیست و هفتم ز رجب گشت پدید
میبعث ختم رسول الله است
اندرین روز خوش از عالم غیب
رهبر کل خلائق امروز
غرس بنمود نهال اسلام
گفت ظاهر بملاء وحدت حق
هم باین ماه وصی مطلق
شده تابنده در این عرصه کون
سیزدهم ز رجب شاه جهان
همچنین عید طلوع دو امام
یک محمد تقی آن قطب نهم
دیگری زاده پاکش نقی است
در رجب بوده بنقل قائم
بس مبارک بود این ماه رجب
ما بدین ماه تبرک جوئیم
که بود بعث رسول خاتم
پدر جمله امامان هدی
گاه میلاد تقی است و نقی
هست ایمان تشید محکم
میکنند مدح ذرآری رسول

- ۱- اشاره بدعای منسوب بحضرت صاحب الامر است که میفرماید اللهم بحق المولودین فی رجب محمد بن علی الثانی وعلی بن محمد المنتجب .
- ۲- حضرت امیرالمؤمنین است که در ۱۳ رجب متولد شده است .

ایضاً در روز مبعث

چه آوائی است کز سرمیبرد هوش
همه لاهوتیان اندر تک و پو
خلایق از شمیم عطر سرمست
زمین فرش از چمن شد چون زمرد
بود گلزار مستور از شقایق
بخود گفتم که این هنگامه از چیست
بگفتاها تفی از عالم غیب
رجب را هست روز بیست و هفتم
بود امروز عید بعث احمد
درود ما نثار خاک پایش
بین امروز اندر کشور فرس
شکست آمد بطاق حکم کسری
بکعبه سرنگون بتهای اعراب
طلوع رایت خورشید اسلام
همه ذرات را با دست اعجاز
رسول هاشمی ختم النبیین
مهین دینی که با عقل است توام
در عالم منتشر فرمود قرآن
بود ملفوف فرمان تشید
بتوفیق خداوند تبارک

ز تا تیرش جهان منخور و مدهوش
کشیده صف ملائک دوش بردوش
ز هر سوئی بیایی ساغر و نوش
همه آفاق خرم گوش تا گوش
بنفشه بسته چادر پوش در پوش
چرا عالم سراسر هست در کوش
که ایسائل فراده یکدمی گوش
که اقیانوس رحمت میزند جوش
که اخلاق و مکارم را است چاوش
چه صلوات خدا بر طاق ابروش
بسا آتشکده گردیده خاموش
کلیساهای رم شد لانه موش
ز بطحاء منقلب تا خطه شوش
بخلق دهر بگشوده است آغوش
بتوحید الهی کرده منقوش
قلم زد بر همه افکار مغشوش
بعدل و امن همراه و هم آغوش
بجای جمله ادیان مخدوش
یکی برگی که بگرفته از آن سوش
مبارک داردش بر چشم و ابروش

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

موقعی که نگارنده در مجلس شورای ملی بعنوان مشاور حقوقی و معاون دبیرخانه خدمت داشتم نامه‌ای بامضاء آقای شیخ محمد مردوخ متضمن رساله بنام ندای اتحاد بمجلس رسید که مفادش برخلاف اسمش ندای نزاع و اختلاف بود و با وضعی که بعضی فضایی تهران به رهبری مرحوم حاج میرزا مهدی سراج انصاری طاب ثراه که بنده نیز افتخار عضویت آنان را داشتم با جمعی از اهل جماعت و سنت جلسات مباحثه و مشاوره داشتیم که موارد توافق بین فریقین را که مورد ابتلاء افراد هر دو دسته بطور روزمره میباشد یادداشت و بصورت رساله‌ای منتشر کنیم .

مثال : ۱ - افراد شیعه بمسجد اهل سنت وارد میشوند صحن مسجد از حصیر و قالی مستور است بدون اینکه اظهاری بنمایند یا مهر بگذارند در روی حصیرهای ایستاده و نماز میخوانند افراد سنی میبینند که اشخاصی نماز میخوانند و دستهای خود را بسته و به حصیر سجده میکنند اعتراضی نمی نمایند زیرا اهل جماعت سجده بر هر چیزی را جایز میدانند و حصیر هم در نزد هیچ فرقه‌ای غیر قابل سجده نیست و شافعی نیز دست بسته بودن را در نماز لازم نمی داند بعد از نماز چون هیچ کاری برخلاف مذهب خود ندیده اند با یکدیگر مصافحه و احوالپرسی و احتمالاً با یکدیگر دوست و رفیق هم میشوند .

۲ - شیعه در ماشین سر بازار میقات گاه محرم میشود و به مکه میرود سنی در ماشین سر پوشیده - وهم چنین در مناء و عرفات و مشعر الحرام چون به هر حال مقصد یکی است

با ماشین سرپوشیده و سر باز رفتن تاثیری ندارد هیچ يك بر دیگری ایرادی ندارند. در عمل عمره و حج شیعه و سنی در طواف و نماز آن و سعی بین صفا و مروه مختصر اختلافی ندارند نهایت شیعه طواف و نماز نساء هم دارد و سنی که طواف و نماز نساء را لازم نمی داند از عمل اضافی شیعه دچار تکلیفی نمیشود زیرا طواف و نماز را نمیتوان کار خلافی دانست تا نهی از آن لازم باشد و نیت عامل هم که پوشیده است.

افسوس که این رویه به نتیجه نرسید و بعضی مغرضین این اجتماع مختلط را بهم زدند و در همین موقع بود که رساله ندای اتحاد بمجلس رسید و تقاضای الغای رسمیت مذهب شیعه اثنا عشری در کشور ایران شده بود و بنده جوابی که به عقل قاصر می رسید در کمال نزاکت (با اینکه نویسنده مزبور در بعضی از موارد رعایت نزاکت را نکرده) تهیه کرده و خواستم بچاپ برسانم ولی اولیاء مجلس به علت اینکه این جانب سمت نسبتاً مهمی در مجلس داشتم و این شخص هر عقیده ای داشت بصورت شاکمی و مراجع از مجلس تقاضائی کرده بود انتشار جواب از طرف عضو عالی رتبه مجلس را صلاح ندیدند و گفتند با اینکه شما به عقیده شخصی خود رد نوشته اید ولی آلوده بوظایف اداری شما میشوید. اینک که مدتی مدید از آن تاریخ گذشته و این جانب در حال باز نشستگی هستم باز با بعضی از آشنایان اهل جماعت و سنت برخورد میکنم و همان اظهارات را بنام اتکاء به فرمایشات آیت الله مردوخ مکرر در مکرر میشنوم لذا در نظر گرفتم که برای رفع اشتباه جوانان عامه اجوبه خود را چاپ و منتشر نمایم.

چون کتاب قهرمانان و مروجین اسلام در زیر چاپ بود در قسمت آخر آن فصل مخصوصی اضافه نموده و این اجوبه را درج نمودم تا با اطلاع علاقمندان باین موضوع برسد و انشاء الله در یوم معاد ذخیره نویسنده و والدینش باشد. و هو حسبی و علیه ثقتی و رجائی .

علی اکبر تشید